

## الف

آیین دادرسی: اسم مجموعه‌ای است از مقررات که به منظور رسیدگی به مراعات یا شکایات یا درخواست‌های قضایی وضع و بکار میرود.

آیین دادرسی مدنی: رشته‌ای از حقوق داخلی هر ملت که از سازمانهای قضایی و قواعد راجع به دعاوی مدنی بحث می‌کند.

آیین نامه: الف – مقرراتی است که مقامات صلاحیتدار مانند وزیر یا شهردار و ... وضع و در معرض اجراء می‌گذارند. ب – آیین‌نامه یا نظامنامه عبارتست از مقررات کلی که توسط مراجع اجرایی قانون به منظور اجراء وظایف اجرایی و تحقق بخشیدن به آنها وضع شده باشد و شامل آیین‌نامه‌های مصوب پارلمان نمی‌باشد.

ابراء: چشم پوشی اختیاری بستنکار از طلب خود  
اتلاف: از بین بردن مال دیگری کلاً یا بعضاً به طوریکه فعل منشأ اتلاف بوسیله خود فاعل، به هدف هدایت شده باشد.

اثاث البیت: اشیاء منقولی که مخصوص استعمال منزل است و یا جزء تجملات خانه می‌باشد.

اثبات: مرحله علم به چیزی را مرحله اثبات آن چیز نامند.

اجاره: عقدی است که بموجب آن یک طرف منفعت عین یا نیروی کار خود را در ازای اخذ اجرت معامله می‌کند. اجاره‌بها: بمعنی مال الاجاره است. یعنی اجرت و عوض منافع مالی که بموجب عقد اجاره معین می‌شود.

اجاره معاطاتی: اجاره‌ای است که ایجاب و قبول آن غیر لفظی باشد.

اجاره نامچه: سند اجاره را گویند.

اجازه: اظهار رضایت شخصی که قانون رضای او را منشأ تأثیر عقد یا ایقاعی دانسته است که از دیگری صادر شده است.

اجتهاد: استخراج مسائل قضایی و شرعی از مأخذ و منابع آن مانند نص قانون و اجتماعی و عقل.

اجداد: هر یک از ابوبین پدر مستوفی و ابوبین مادر مستوفی تا هر جا که بالا رود عنوان جد را دارد.

اجرت: در عقد اجاره خدمات عوض اقتصادی خدمت را اجرت نامند.

اجرت المثل: اگر کسی از مال دیگری منتفع شود و عین مال باقی باشد و برای مدتی که منتفع شده بین طرفین مال الاجاره‌ای معین نشده باشد آنچه که بابت اجرت منافع استیفاء شده باید به صاحب مال مزبور بدهد اجرت المثل نامیده می‌شود.

اجماع: اتفاق و گردآمدن

اجیر: کسیکه خدمت و کار خود را در عوض مزد معامله می‌کند.

احتکار: جمع‌آوری کالاهای بازرگانی به قصد و انتظار نایابی و کمیابی و فروش به قیمت گران.

احتیاط: اخذ شیوه‌ای که در آن حتی‌المقدور منظور مقنن عملی گردد و این در مواردی است که شک پیش آید.

احضار: امر مرجع قضایی و یا مرجع صلاحیتدار دیگر به حضور مأمور در نزد او در موعد یا زمان معین.

احضار: امر مرجع قضایی یا مرجع صلاحیتدار دیگر به حضور مأمور در نزد او در موعد یا زمان معین.

احوال: مجموع اوصاف يك شخص که قانون مدني آنها را موضوع آثار حقوقي براي آن شخص قرار داده است.  
احوال مدني: عبارت است از وضع قضايي اشخاص از نظر حقوق خصوصي.  
احياء: مقصود احياء زمينهاي موات و مباح است و مقصود از آن کارهایی است که در نظر عرف، آباد کردن محسوب شود.

اخاذي: گرفتن وجه يا چيزي از ديگري به زور و تهديد.

اختراع: ابداع محصول صنعتي تازه و نیز کشف وسيله تازه يا اعمال وسايل موجود بطريق نو براي تحصيل يك نتيجه يا محصول صنعتي يا فلاحتي را گویند.

اختلاس: برداشتن مال غير از راه حذعه

اخطار: به معني يادآوري کردن و خاطر نشان نمودن است.

اخوه: در باب ارث شامل برادران و خواهران هر دو مي باشد.

آداب و رسوم: در اصطلاحات حقوقي به يك سلسله مقررات که در معرف و عادت متداول بوده و در قوانين نوشته و مدون منعکس نشده باشد گفته مي شود.

ادعا: مرادف دعوي است.

ادله اثبات دعوي: آنچه از مقررات نوشته يا معرفي که در مقام اثبات امري از امور در مراجع قضايي به کار رود ادله اربعه: در نزد عامه کتاب و سنت و قياس و اجماع را گویند و در نزد خاصه کتاب و سنت و عقل و اجماع است.

اذن: اعلام رضاي مالک يا رضاي کسیکه قانون براي رضاي از اثري قايل شده است براي انجام دادن يك عمل حقوقي

اراده: حرکت نفس به طرف کاري معين پس از تصور و تصديق منفعت آن.

اراضي آيش: عناصر آن عبارتست از: الف - بالفعل مالک داشته باشد ب - زمين مزروعي باشد ج - مالک براي مدت معلوم يا محدودی از کشت و زرع آن چشم پوشیده باشد.

ارتداد: نوعي از فساد عقیده سياسي است و آن عبارت است از خروج مسلمان از دين اسلام.

ارتشاء: اخذ وجه يا مال يا اخذ سند پرداخت وجه يا تسليم مالي است از طرف مستخدم دولتي يا مملکتی يا بلدي براي انجام دادن يا ندادن امري.

ارتفاق: حقي است براي ملك شخصي در ملك ديگري

ارش: کسري است که صورت آن تفاوت قيمت صحيح و معيب روز تقويم سال مورد معامله است و مخرج آن کسر، قيمت صحيح روز تقويم مي باشد.

اساسنامه: مقررات يا قراردادي که براي طرز کار يك جمعيت مقرر و معين مي شود.

استدلال: تمسك فكري است به چيزي که اندیشه را به چيز ديگر راهنمايي مي کند.

استرداد: در لغت به معني بازپس گرفتن است..

استشهاد: دعوت به شهادت در ورقة عادي يا رسمي را گویند

استعداء: اقامه دعوي را گویند.

استعفا: عملي که به موجب آن شخصي که در موسسه دولتي يا ملتي يا وابسته به دولت سمتي را دارا مي باشد تقاضاي ترک آن سمت را مي نمايد.

استعمال: در حقوق اداري اسلام به معني استخدام به کار مي رود.

استقراء: بررسی جزئیات مربوط به يك كل بمنظور استخراج قاعدة كلي که مشترك بين آن جزئیات باشد.

استیفاء: استفاده از کار یا مال دیگری با رضای او

استیمان: مطالبه مالي بعنوان امانت

استیناف: پژوهش

استعاط: از بین بردن حقی به توسط صاحب حق

اسناد رسمي: اسنادي که در اداره ثبت اسناد و املاك یا دفاتر اسناد رسمي یا نزد سایر مأموران رسمي در حدود صلاحیت آنان و برابر مقررات قانوني تنظیم شده باشد.

اشاعه: اجتماع حقوق چند نفر بر مال معین

اصل انتقال حقوق: هر حقی قابل انتقال به غیر است جز آنچه قانون آن را غیر قابل انتقال بداند.

اعاده اعتبار: بازگشت تاجر ورشکسته به موجب حکم دادگاه به اعتبار بازرگانی خود.

اعاده حیثیت: بازگشت به اهلیتی که شخص به علتی آن را از دست داده است.

اعتراض: در لغت به معنی منع و جلو کسی یا چیزی را گرفتن است

اعراض: چشم پوشیدن مالک است از مال خود

اعیان: جمع کلمه عین است و عین به معنی مالي است که دارای جرم و ابعاد می باشد اعیان در مقابل منافع و حقوق استعمال می شود.

اعیانی: در مقابل عرصه استعمال می شود و عرصه به زمین مملوک گفته می شود و اعیانی، اموال غیر منقول موجود روی آن زمین را گویند.

افلاس: صفت مفلس است و بجهت ورشکستگی به کار می رود.

اقاله: بهم زدن عقد لازم است به تراضی یکدیگر آن را تفاسخ و تقایل نیز می نامند.

اقامة دعوي: طرح دعوي در مرجع صلاحیتدار مدني یا کيفري یا اداري

اقرار: عبارت است از اخبار بحقی بنفع غیر و به زیان خود .

اکراه: عملی است تهدیدآمیز از طرف کسی نسبت به دیگری به منظور تحقق بخشیدن عمل حقوقی مورد نظر اکراه کننده

التزام: مترادف تعهد و تعهد کردن است.

الزام: در لغت به معنی اجبار است.

امانت: مال مورد ودیعه را گویند .

انتقال: زوال مالکیت مالک نسبت به مال معین به نفع مالک جدید.

انحلال: در معنی از بین رفتن يك موسسه رسمي

انفال: اموالی است که به موجب قانون متعلق به شخص اول اسلام می باشد.

انفساخ: انحلال قهري عقد را گویند.

انکار: در اصطلاح آئین دادرسی مدني کسی که سندی علیه او ابراز شود و او مهر یا امضاء یا اثر انگشت منتسب به خود را نفی کند و آنها را از خود نداند این عمل را انکار گویند.

اهل: غیر محجور را اهل می گویند و در لغت به معنی شایسته آمده است.

اهلیت: صفت کسی است که دارای جنون، سفه، صفر، ورشکستگی و سایر موانع محرومیت از حقوق باشد.

ایفاء: در مورد پرداخت دین به کار می‌رود.

ایقاع: عملی است تضایی و یکطرفی که به صرف قصد انشاء، و رضای یکطرف منشأ اثر حقوقی شود

## ب

باطل: هر عمل حقوقی که مخالف مقررات قانونی بوده باشد.

بدهکار: کسی که در ذمه او تعهدی به نفع غیر وجود دارد.

برات: سندی است تجارتي که بوسیله آن شخصی که محیل نامیده می‌شود به شخصی که محال علیه نامیده می‌شود حواله می‌دهد که مبلغی در وجه شخص ثالث بردارد.

بستانکار: کسی که به نفع او تعهدی بر ذمه دیگری وجود دارد.

بنچاق: اسناد راجع به مالکیت یا نقل و انتقال سابق بر معامله‌ای که فعلاً انجام می‌گیرد.

بیع: تملیک عین است به عوض معلوم

بیع سلف: مترادف بیع سلم است و آن بیعی است که ثمن حال و مبیع مؤجل باشد.

بیع مؤجل: بیع نسبه

بیع محاباتی: بیع به کمتر از ثمن‌المثل را که عالماً عامداً صورت گرفته باشد را گویند.

## پ

پرداخت: اجراء تعهدی که موضوع آن وجه نقد باشد.

پروتکل: صورت جلسات مجالس سیاسی که برای مذاکره و رسیدگی در امری منعقد شده باشد.

## ت

تأسیس: یعنی پی‌نهادن و ایجاد نمودن. به معنی وضع قانونی است که در معرف و عادت وجود نداشته است.

تابعیت: رابطه‌ای است سیاسی که فردی یا چیزی را به دولتی مرتبط می‌سازد به طوری که حقوق و تکالیف اصلی وی از همین رابطه ناشی می‌شود.

تاجر: کسی که شغل معمولی خود را معاملات تجاری قرار دهد.

تیرع: در عطاء یعنی دادن مال بدون چشم داشت عوض

تبعه: کسی که تابعیت کشور معینی را داشته باشد.

تبعیض: هرگونه تفاوت محرومیت با تقدم که بر پایه نژاد و رنگ پوست و یا جنسیت و یا مذهب و با عقیده سیاسی در امور مربوط به استخدام و اشتغال، تساوی احتمال موقعیت.

تجارت: معاملات به قصد انتفاع به طوریکه در تفاهم معرف به آن صدق تجارت نماید.

تجاوز: خروج از یکی از مقررات جاری یک کشور از روی تعهد.

تحلیف: کسی را وادار به اداء سوگند کردن

تخلف: عدم انجام تعهد یا تأخیر انجام تعهد.

تدلیس: اعمالی که موجب فریب طرف معامله شود.

ترکه: دارایی زمان فوت مستوفی که به سبب فوت وی از مالیت او خارج می‌شود قبل از اخراج واجبات مالی و

دیون و ثلث.

تسبیب: وارد کردن ضرر به مال غیر که فعل منشاء ضرر به وسیله خود غافل، به هدف هدایت نشده باشد بلکه بر اثر تقصیر با بی‌مبالاتی و غفلت وی ضرری متوجه غیر گردد.

تسعیر: تعیین ارزش پول یک کشور با پول کشور دیگر.

تسلیط: هر کس در مال خود حق هرگونه تصرف که مخالف شرع نباشد دارد.

تصرف: عبارت است از اینکه مالی تحت اختیار کسی باشد و او بتواند نسبت به آن مال در حدود قانون یا بعدوان تصمیم بگیرد.

تصرف عدوانی: تصرفی است که بدون رضای مالک مال غیر منقول از طرف کسی صورت گرفته باشد.

تضامن: در هر یک از دو مورد زیر بکار میرود: ۱ در صورت تعدد بستانکاران که هر کس از آنها حق مطالبه تمام

تمام طلب را داشته باشند ۲ در صورت تعدد بدهکاران که بتوان تمام طلب را از هر یک از آنان مطالبه نمود

تعرفه: صورت قیمت ارقام کالا

تعزیر: مجازاتی است که دارای حداکثر و حداقل باشد، حداکثر آن در قانون معین است و حداقل آن با اختیار قاضی است

تعهد: عبارتست از یک رابطه حقوقی که بموجب آن شخص یا اشخاص معین، نظر به اقتضای عقد باشند عقد یا جرم یا شبه جرم یا بحکم قانون ملزم به دادن چیزی یا مکلف به فعل یا ترک عمل معینی به نفع شخص یا اشخاص معینی می‌شوند

تعلیب: غلبه دادن یک جنس بر جنس دیگر بطور مجاز

تقلیس: صادر نمودن حکم افلاس کسی

تقسیم: تعیین اقساط برای محکوم علیه یا متعهد از طرف مرجع صلاحیتدار قضایی یا اداری

تقسیم: تفکیک حصه هر یک از شرکاء ملک مشاع معین از طریق تراضی شرکاء یا از طریق حکم دادگاه در صورتیکه بین همه شرکاء تراضی واقع نشود.

تکلیف: او امر و نواهی قانونی را گویند.

تلف: از بین رفتن مال بدون دخالت مستقیم یا غیرمستقیم مالک یا شخص دیگر.

تملك: قصد انشا در قبول ملکیت

تنفیذ: اجازه کردن عمل حقوقی غیر نافذ

توقف: در حقوق تجارت به معنی ورشکستگی استعمال می‌شود.

توقیف: سلب آزادی از شخص یا مال او با حالت انتظار ترخیص.

تولیت: تصدی امور وقف را گویند.

## ث

ثبت: نوشتن قرارداد یا یک عمل حقوقی یا احوال شخصیه با یک حقوق یا هر چیز دیگر در دفاتر مخصوصی که قانون معین می‌کند.

ثبت احوال: ثبت وقایع؛ گانه: تولد، فوت، ازدواج و طلاق.

ثمن: مالی که عوض مبیع در عقد بیع قرار می‌گیرد.

## ج

جاعل: از نظر حقوق مدنی متعهد در جعاله را گویند

جرایم: جمع جرم است که عبارتست از مخالفت با نهي که قانون براي آن مخالفت مجازات کرده باشد.  
جرم: عملي است که قانون آن را از طریق تعیین کیفر منع کرده باشد.  
جریمه: وجه نقد یا مال دیگر که بعنوان مجازات از مجرم گیرند.  
جزیه: مالي است که یهود یا نصاری یا زرتشتیان به رئیس حکومت اسلام یا نایب او می‌دهند.  
جماله: التزام شخصي است به پرداخت اجرت معلوم در مقابل عملي  
جواز: صفت مشترك عقود و ایقاعاتي که به صرف قصد يك طرف قابل فسخ است، مترادف پروانه است.  
جهل به قانون: یعنی بی اطلاعی از قانوني که منتشر شده و ضمانت اجراء دارد، جهل به قانون عذر محسوب نمی‌شود مگر در موارد خاص

## چ

چک: نوشته‌ای است که بموجب آن صادر کننده چک و جوهی را که نزد دیگری دارد کلاً یا بعضاً به نفع خود یا ثالث مسترد می‌دارد.

## ح

حاکمیت: قدرت سیاسی دولت که در دست حکومت می‌باشد.  
حبس: نوعی از عقود احسان است.  
حجر: نداشتن صلاحیت در دارا شدن حق معین و نیز نداشتن صلاحیت برای اعمال حقی که شخص آنرا دارا شده است.  
حد: حد بمعنی مطلق مجازات است خواه مصرح در قانون جزا باشد یا با اختیار قاضی بوده باشد.  
حضانت: عبارت است از نگهداری مادی و معنوی طفل به توسط کسانی که قانون مقرر داشته است.  
حق ارتفاق: حقی است برای شخص در ملک دیگری بواسطه مالکیت در ملک معین.  
حق انتفاع: حقی است که بموجب آن، شخص می‌تواند از مالی که عین آن ملک دیگری است یا مالک خاصی ندارد استفاده کند.  
حق العملکاری: نوعی از وکالت است در امور تجاری  
حقوق اساسی: رشته‌ای است از حقوق داخلی هر ملت که بحث می‌کند از شکل حکومت و سازمانهای دولتی  
حواله: عقدي است که به موجب آن طلب شخصي از ذمه مدیون به ذمه شخص ثالثی منتقل می‌گردد.

## خ

خسارت: مالي که باید از طرف کسی که باعث ایراد ضرر مالی به دیگری شده به متضرر داده شود.  
خلاف: نوعی از جرائم که ماهیت آنها مخالفت با نظامات عادی باشد  
خیار: تسلط قانونی شخص در اصمحلل عقد

## د

دائن: کسیکه تعهدی به نفع او بر ذمه غیر وجود دارد.

دادخواست: شکوائیه‌ای است که به مراجع قضایی بطور کتبی و یا شفاهی عرضه می‌شود.  
دادخواه: مدعی را گویند کسیکه طرح دعوی می‌کند و تظلم می‌نماید.  
دادرسی: مجموعه عملیاتی است که بمقصد پیدا کردن يك راه حل قضایی بکار میرود - رسیدگی به مرافعه.  
دارایی: به مجموع اموال و مطالبات و دیون گفته می‌شود.  
دانگ: يك ششم از مال غیر منقول  
دایر: زمینی است که تحت کشت یا بنیاد و مانند آنها باشد.  
درآمد اتفاقی: هر درآمدي که به صورت غیر مستمر و اتفاق بدست آید مانند پاداش، جایزه و ...  
دستمزد: مژدي که برای انجام کار بدني غیر مستمر داده می‌شود.  
دفتر اسناد رسمي: محل کار سردفتر اسناد رسمي که برای انجام کار خود اختیار کرده است.  
دفتر تجارتي: دفاتري که تاجر مطابق مقررات قانون تجارت تهیه و نگهداري کند.  
دفتر روزنامه: يکي از دفاتر تجارتي است که تاجر جمیع واردات و صادرات تجارتي خود را روزانه باید در آن ثبت کند.  
دفتر کل: يکي از دفاتر بازرگاني است که تاجر باید کلیه معاملات را لااقل هفته‌ای یکمرتبه از دفتر روزنامه استخراج و با جداکردن انواع مختلف آن هر نوع را در صفحه خاص بطور خلاصه ثبت کند.  
دلال: کسیکه با دریافت حق معیني واسطه بین خریدار و فروشنده می‌شود.  
دین: تعهدی که بر ذمه شخصي به نفع کسی وجود دارد.  
دین مؤجل: دینی که در موعد معیني قابل مطالبه و پرداخت است.  
دیه: کیفری است نقدي

## ذ

ذمه: حقی که شخص بعهده دیگری دارد.

## ر

رابطه حقوقی: بستگی حقوقی دو یا چند شخص و نیز بستگی حقوقی شخص با اشیاء و اموال و حقوق و منافع را گویند  
رأسی: کسیکه برای اقدام به امری با امتناع از انجام امری که از وظایف مأموران و مستخدمان دولت است وجه یا مالی بدهد  
راهن: رهن دهنده، عقد رهن، عقدي است که بموجب آن، مدیون مالی را برای وثیقه به راهن دهد .  
رسمی: عمل رسمي عملي است که منسوب به دولت است.  
رشوه: دادن مالی است به مأمور رسمي یا غیر رسمي دولتي به منظور انجام کاری از کارهای اداری یا قضایی  
رشید: کسیکه دارای وصف رشد است در مقابل غیر رشید یا سفیه استعمال می‌شود هر رشیدی عاقل است ولي هر عاقلی رشید نیست.  
رقبه: عنوان املاک غیر منقول  
رهن: عقدي است که به موجب آن، مدیون مالی را برای وثیقه به دائن می‌دهد.  
فك رهن: خروج مال مورد رهن از حالت وثیقه بودن

## ز

زیان: در معنی ضرر به کار می‌رود  
زیان دیرکرد: به معنی خسارت تأخیر تأدیه است.

## س

سازش: تراضی طرفین دعوی بر فیصله نزاع معین در دادگاه و با دخالت دادرس  
سبب: خویشاوندی است بین دو نفر که بر اثر رابطه زناشویی بوجود می‌آید.  
سرقت: ربودن مال و اشیاء منقول غیر بدون رضای او بر خلاف حق  
سرقفلی: پولی که مستأجر ثانی به مستأجر سابق در موقع انتقال اجاره بلاعوض می‌دهد و همچنین مستأجر اول به  
موجر مالک می‌دهد

سرمایه‌گذاری: تخصیص اعتبار و مصرف آن برای هدفهای معین و مخصوص  
سفته: عبارتست از سند تجارتي که به موجب آن امضاء کننده تعهد می‌کند در موعد معین یا عندالمطالبه در وجه  
حامل یا شخص معین و یا بحواله کرد آن شخص کارسازي نماید اسم دیگر آن فته طلب است.  
سفیه: کسی است که تصرفات او در اموال و حقوق مالی خود عقلائی نباشد.  
سقوط: تنزل و از بین رفتن حق را گویند.

سکني: حق انتفاع هرگاه به صورت سکونت منتفع در مسکن متعلق به غیر باشد آن را سکني نامند.  
سلطه: عبارتست از اختیار قانوني شخص بر اشیاء یا اموال یا اشخاص دیگر .  
سند: عبارت از نوشته‌اي است که در مقام دعوي یا دفاع قابل استناد باشد.  
سهم: حصه شريك در مال الشركه  
سهو: غفلت از چیزی بطوري که با کوچکترین یادآوری متنبه گردد. هر سهوي اشتباه است ولي هر اشتباهي سهو  
نیست.

## ش

شارع: قانونگذار و مقنن  
شاکی: کسیکه از دست دیگری به یکی از مقامات رسمی مرجع شکایت، تظلم شفاهی یا کتبی می‌کند.  
شاهد: کسیکه شاهدهت بر امری می‌دهد.  
شبه عقد: عبارت است از يك عمل ارادي که قانون آن را منع ننموده و بدون اینکه عقدي منعقد گردد ایجاد تعهد در  
مقابل غیر نماید.

شخص: کسی که موضع حق قرار گیرد مانند انسان و شرکت تجاري  
شخص حقوقي: عبارت است از گروهی از افراد انسان یا منفعتي از منافع عمومي  
شخص حقيقي: به معنی شخص طبیعی است.  
شخص طبیعی: اشخاص انسانی را گویند که موضوع حق و تکلیف می‌باشند.  
شرط: امری است محتمل الوقوع در آینده که طرفین عقد یا ایقاع کننده، حدوث اثر حقوقي عقد یا ایقاع را متوقف بر  
حدوث آن امر محتمل الوقوع نماید.  
شرع: به معنی قانون است.



شرکت: اجتماع حقوق چند مالک در شیئی معین به نحو اشاعه  
شریک: کسبی که با یک یا چند نفر دیگر در شیئی یا اشیاء معینی به نحو اشاعه ذیحق است

## ص

صحت: یک عمل حقوقی است و عبارت از مطابقت آن عمل با شرایط قانونی می‌باشد.

صداق: مهر

صراف: بازرگانی که معاملات پولی می‌کند.

صغیر: کسی که به سن ۱۸ سال تمام نرسیده باشد.

صلح: عقی است که در آن طرفین توافق بر امری از امور کنند بدون اینکه توافق آنها معنون به عنوان یکی از عناوین معروف عقود باشد.

صیغه: در عقود و ایقاعات تشریفات الفاظ معین را گویند که عقد یا ایقاع بدون آن الفاظ درست نیست

## ض

ضامن: متعهد در عقد ضمان را گویند

ضمان: به معنی عقد ضمان است و عبارت است از اینکه شخصی مالی را که بر ذمه دیگری است به عهده بگیرد

## ط

طلب: تعهدی که بر ذمه شخصی به نفع کسی وجود دارد

## ظ

ظهنویس: عبارت است از اینکه دارنده سند دین و مخصوصاً تجاری در پشت سند دستور یا اذن می‌دهد که سند را به شخص دیگری بدهد

## ع

عدالت: یعنی ترک جرایم بزرگ و اصرار نورزیدن بر جرایم کوچک و رعایت مروت

عرف: چیزی که در ذهن شناخته شده و مانوس و مقبول خردمندان است عطف قانون به ما سبق: یعنی حکومت

قانون نسبت به وقایعی قبل از تاریخ وضع و نشر آن

عقد: تعهد یک طرف بر قبول امری که مورد قبول طرف دیگر باشد.

علت: امری است که به محض وقوع آن چیز دیگری بدون اینکه تأخیری رخ دهد به دنبال آن واقع شود.

عوض: در معاملات معوض هر یک از دو موضوع مورد معامله را عوض نامند.

عین: اشیاء مادی مستقل

## غ

غش: از جرایم مربوط به تقلب در کسب است.

غصب: تصرف در مال غیر به نحو عدوان  
غیر منقول: مالی که از جایی به جایی قابل انتقال نباشد مانند زمین و معدن

## ق

قرار: نوعی رأی است، تصمیم دادگاه در امر ترافع  
قرارداد: عقود عهده و تکمیلی و مالی و غیر مالی و معوض و غیر معوض است.  
قرض: عقدی است که بموجب آن یکی از طرفین عقد مقدار معینی از مال خود را به طرف دیگر تملیک می‌کند که طرف او مثل آن را از حیث مقدار و جنس و وصف رد نماید.  
قرضه: سندی است حاکی از وجود مبلغی طلب دارنده آن از موسسه صادر کننده آن  
قسم: گواه گرفتن یکی از مقدسات بر صدق اظهار خود.  
قصد: مصمم شدن به انجام یک عمل حقوقی از قبیل اقرار، بیع و غیره.  
قولنامه: نوشته‌ای غالباً عادی حاکی از توافق بر واقع ساختن عقدی در مورد معینی که ضمانت اجراء تخلف از آن است.  
قیم: نماینده قانونی محجور که از طرف مقامات صلاحیتدار قضایی در صورت نبودن ولی قهری و وصی او تعیین می‌شود.

## ک

کیفر: عقوبت و مجازات برای کسی که خلاف قانون یا اخلاق یا عرف و عادت رفتار کرده و مرتکب عمل شده باشد.

## گ

گرو: مرادف رهن است و گرو دهنده رهن است و گروگیر مرتهن است و گروگان عین مرهونه را گویند.

## ل

لایحه: طرح

## م

مؤجل: تعهدی که انجام دادن مشروط به رسیدن اجل معین باشد.  
مأجور: به معنی عین مستأجره استعمال شده است.  
مؤسس: کسی که سازمان یا کار یا گروهی را بوجود می‌آورد.  
ماترک: مالی که با فوت مالک آن و بحکم قانون به وارث تعلق گیرد.  
مالک: صاحب ملک، صاحب مال غیرمنقول، صاحب اراضی، صاحب سرمایه در عقد مضاربه  
مالکیت: حق استعمال و بهره‌برداری و انتقال یک چیز به هر صورت مگر در مواردی که قانون استثنا کرده باشد.  
مایملک: قسمت مثبت از دارایی شخص را گویند.  
مباح: چیزی که ترک و فعلش جایز است.  
مباحات: اموالی که ملک اشخاص حقیقی یا حقوقی نباشد.  
مباشر: کسیکه از طرف مالک بطور مستمر اداره اموال او را تصدی می‌کند

مبيع: عین موجود در خارج یا عین کلی در ذمه که بعنوان عوض و به انتظار دریافت عوض معلوم به طرف تملیک می‌شود.

متصالح: قبول‌کننده را در عقد صلح گویند.

متهم: کسی که فاعل جرم تلقی شده ولی هنوز انتساب جرم به او محرز نشده است.

مثن: معوض را در عقد بیع گویند.

مجرم: کسی که مرتکب جنایت یا جناحه یا خلاف می‌شود.

مجنون: کسی که فاقد تشخیص نفع و ضرر و حسن و قبح است.

محجور: کسی که فاقد عقل و یا رشد و یا کبر باشد.

محق: کسی که ادعاء او حق است.

محکوم: کسی که به حکم کیفری یا مدنی یا اداری محکوم شده است.

محل اقامت: محلی که شخص در آنجا سکونت داشته و مرکز مهم امور او نیز در آنجا باشد.

مدیون: کسی که بر ذمه او تعهدی به نفع غیر وجود دارد.

مراهنه: هر نوع برد و باخت و شرط بندی به هر وسیله که صورت گیرد.

مرور زمان: گذشتن مدتی است که بموجب قانون پس از انقضای آن مدت، دعوی شنیده نمی‌شود.

مستشار: عضو محاکم عالی.

مستغل: اموال غیر منقول که مورد بهره‌برداری است.

مستغلات: اموال غیر منقولی که مورد بهره‌برداری به توسط مالک آنهاست

مشتری: کسی که در عقد بیع قبول عقد می‌کند و عوض می‌دهد.

مصالح: کسی که در عقد صلح ایجاب از ناحیه اوست

مضاربه: عقدی است که به موجب آن یکی از متعاملین سرمایه می‌دهد با قید اینکه طرف دیگر با آن تجارت کرده و در سود آن شریک باشند.

معافیت: عفو از حق به معنی چشم‌پوشی از حق خود به نفع طرف است

معاوضه: عقدی است که به موجب آن یکی از طرفین مالی می‌دهد به عوض مال دیگر که از طرف دیگر اخذ می‌کند.

معوض: در عقد معوض مالی که از طرف ایجاب کننده داده می‌شود معوض نام دارد.

مقاوله نامه: نوشته حاکی از یک قرارداد بین‌المللی را گویند

ملکیت: رابطه‌ای است حقوقی بین شخص و چیز مادی

موت فرضی: موتی است که بموجب حکم دادگاه درباره شخصی که غائب مفقودالخبر شده است فرض می‌شود

موجر: در اجاره اشیاء صاحب عین مال مورد اجاره را گویند.

موصی: کسی را گویند که طی وصیت تملیکی مال یا منفعتی از مال خود را برای زمان پس از مرگش به دیگری تملیک می‌کند

## ن

نایب: کسی که در امر مخصوصی از طرف شخص که واجد صلاحیت است به او اختیار خاصی داده می‌شود .

## و

واخواست: اعتراض را گویند  
وارث: کسی که از دیگری مالی را به ارث میبرد.  
وثیقه: مالی است که وام گیرنده تحت یکی از صور قانونی آن را نزد وام دهنده میگذارد.  
وجوب: به معنی لزوم عقد یا ایقاع  
ودیعه: عقدي است که به موجب آن یکنفر مال خود را به دیگری میسپارد برای اینکه آن را مجاناً نگهدارد  
وصیت: اعمال حقوق مدني از طریق استخلاف  
وکالت: عقدي است که به موجب آن، شخص به دیگری اختیار انجام عملي را به نام و به نفع خود می دهد وکالت دهنده را موکل و وکالت گیرنده را وکیل نامند.

## ه

هامش: هر نوشته که بصورت تغییر یا اضافه در حاشیه سند درج شود و جزء سند باشد.  
هبه: تملیک عین بدون عوض و بطور منجر.